

ناسور

سرشناسه	:زاكس، نلى، ۱۸۹۱-۱۹۷۰م. Sachs, Nelly, 1944-
عنوان و نام پديدآور	:ناسور/ نلى ساكس؛ گزينش و ترجمه فرزام كريمى
مشخصات نشر	:تهران: نشر علم، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهري	: ۱۳۱ ص: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابك	: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۰۵۵-۶
وضعيت فهرست نويسى	:فپيا
يادداشت	:فارسي - انگليسي.
موضوع	:شعر انگليسي - قرن ۲۰م.
موضوع	:English poetry - 20th century ;
موضوع	:شعر انگليسي - قرن ۲۰م. - ترجمه شده به فارسي
موضوع	:English poetry - 20th century - Translations into Persian ;
موضوع	:شعر فارسي - قرن ۱۴ - ترجمه شده از انگليسي
موضوع	:Persian poetry - 20th century - Translations from English ;
شناسه افزوده	:كريمى، فرزام، گردآورنده، مترجم
رده بندي كنگره	:PR
رده بندي ديويي	:۸۲۱/۹۱۴
شماره كتابشناسي ملي	:۵۹۱۵۲۵۴

# ناسور

نلی زاكس

گزینش و ترجمه

فرزام کریمی



انتشارات  
تمدن علمی

---

## نلی زاکیس

---

فرزام کریمی

چاپ اول: دی ماه ۱۳۹۸

شمارگان: ۳۳۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ: مهارت

قطع: رقعی

صفحه آرای: احمد علی پور

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۰۵۵-۶

حق چاپ محفوظ است.



انتشارات  
نشدن علم

تهران \_ خیابان انقلاب \_ خیابان ۱۲ فروردین \_  
خیابان شهدای ژاندارمری \_ بن بست گرانفر \_ پلاک ۴  
تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸ - ۰۲۱



Www.elmpub.com



info@elmpub.com



nashreelm

## فهرست

فهرست ..... ۵

درباره ی نویسنده: ..... ۱۱

اشعار ..... ۲۱

Stoned by night ..... ۲۲

نشئه شب ..... ۲۳

Hands ..... ۲۴

دست ها ..... ۲۵

How long have we forgotten how to listen! ..... ۲۷

چه مدتست که شنیدن به فراموشخانه ها کوچیده!!! ..... ۲۹

The shadows fell long ago ..... ۳۱

سقوط سایه ها ..... ۳۲

Talking to air in words of flame ..... ۳۴

گفتگوی هوا با واژگانی از جنس شعله ها ..... ۳۵

- ۳۶..... Two hands, born to give
- ۳۸..... دو دست برای دست دادن!!!
- ۴۰..... You remember the footprint
- ۴۱..... ردپایم را به یاد بیاور
- ۴۳..... I found a hat
- ۴۴..... من کلاه‌ی را یافتم
- ۴۵..... In the gray dawn
- ۴۶..... در خاکستری‌ها
- ۴۷..... The Restless Man (K. F)
- ۴۸..... مرد بیقرار
- ۴۹..... The Adventuress (A . N)
- ۵۰..... برای یک بانوی مخاطره طلب
- ۵۱..... The Woman Who Forgot Everything
- ۵۲..... زنی که همه چیز را فراموش کرد
- ۵۳..... chorus of the Wanderers
- ۵۵..... نغمه های سرگردانی
- ۵۷..... Chorus of the Dead
- ۵۸..... نغمه های مرده
- ۶۰..... Chorus of Invisible Things
- ۶۱..... نغمه های نامرئی
- ۶۳..... Chorus of Clouds
- ۶۴..... ابرهای هم سرا
- ۶۵..... Chorus of Comforters

- ۶۷ ..... هم سرایانِ آرامش
- ۶۹ ..... Angel of supplicants
- ۷۱ ..... التماسهای فرشته
- ۷۳ ..... you weeping heart of the world!
- ۷۴ ..... شما قلبِ اشک ریزانِ جهان هستید
- ۷۵ ..... The lovers are protected
- ۷۶ ..... عاشقان در هاله ای امن
- ۷۸ ..... I saw you again
- ۷۹ ..... دوباره دیدمت
- ۸۰ ..... Time waits
- ۸۱ ..... زمان انتظار
- ۸۳ ..... But how
- ۸۴ ..... اما چگونه؟
- ۸۶ ..... Now you have gone forth
- ۸۷ ..... حالا که برای چهارمین بار رفته ای ...
- ۸۸ ..... Awakening
- ۸۹ ..... بیداری
- ۹۰ ..... When lightning
- ۹۱ ..... زمان روشنایی
- ۹۲ ..... You who seek
- ۹۳ ..... در جستجوی که هستی؟
- ۹۴ ..... A light above the lake
- ۹۵ ..... نوری بالای دریاچه

- ۹۶..... But Who Was It Emptied The Sand
- ۹۷..... شن کرانه های تهی
- ۹۹..... We are so stricken
- ۱۰۰..... ما اندوهگینیم
- ۱۰۱..... Where she stands
- ۱۰۲..... جایی که او ایستاده است
- ۱۰۳..... prophet of the stars
- ۱۰۴..... پیامبر ستارگان
- ۱۰۵..... You are scattered
- ۱۰۶..... منفصل شدگان



تقدیم به

شمس تبریزی

که چه خوش گفت:

آن خط سوم منم که سخن گویم، نه من دانم، نه غیر من



## درباره‌ی نویسنده:

در سال ۱۹۶۶ نلی زاکس تنها زن آلمانی زبان بود که موفق به دریافت جایزه نوبل شد او در دریافت این جایزه تنها نبود بلکه در سال ۱۹۶۶ او به همراه ساموئل یوزف به صورت مشترک مفتخر به دریافت این جایزه شد نلی قبل از آنکه شاعر باشد نمایشنامه‌های رادیویی زیادی را کار کرده است و از قضا جایزه نوبل او بخاطر یک اثر نمایشی بود او حتی برای دو اثرش به نامهای ابراز تسلیت به همه کسانی که از زندگی ناامید شدند و نوشتن متون دراماتیک و برجسته مورد ستایش و تحسین قرار گرفت.

او بعد از جنگ جهانی دوم و صرفاً بخاطر اینکه یهودی بود و تحت فشار شدید نازی‌ها به همراه خانواده اش از آلمان به سوئد گریختند.

اگرچه در حدود پنجاه سال فعالیت ادبی به عنوان نویسنده باعث شناخت او در میهن خودش آلمان شد، اما زاکس در کارهایش

همواره تصاویری قوی از قربانیان هولوکاست را ارائه می‌دهد و برای کسانی که زندگی خود را در طول بیست سال تبعید در سوئد گذراندند این همان تصویر مشترک محسوب می‌شود زاکس با نوشتن نامه ای برای مرگ معلمش ، آن چه از وی در تبعید به جا مانده را به نوشته های خود نسبت می‌دهد. او "استعاره ها" در شعر خود را "زخم" توصیف کرد و زبان مرثیه و حافظه را به توصیف های شاعرانه از مردگان و زندگان مبدل کرد تصاویر موجود در شعرهای زاکس که به کرات مورد استفاده قرار گرفته اند ، مانند انگشتان دست ، پروانه ها ، ستاره ها و پرندگان ، صورت های فلکی تصویری درخشان را به مخاطب ارائه می‌دهد که شهادت تصور غیرقابل تصورترین و غیرقابل توصیف ترین موضوعات را به ذهن مخاطب خود راه می‌دهد. اشعار زاکس مانند آثار گرتروود کلمر و رز آوسلندر ، از لحاظ متن ارائه دهنده نوعی از متون ارتباطاتی است که هم امکان خواندن و تصور قساوت های انجام شده توسط بشریت و هم زیبایی های بشریت را به نمایش می گذارد. اشعار زاکس هنوز بشریت را از نفس زیستن نا امید نمی‌سازد اما به راستی او کیست و چه فراز و نشیب هایی در زدگی برایش رخ داده است؟

نلی لئونی زاکس در ۱۰ دسامبر ۱۸۹۱ در برلین متولد شد ، تنها فرزند مخترع و صنعتگر ویلیام زاکس (درگذشت ۱۹۳۰) و مارگارتا (کارگر) زاکس (درگذشت ۱۹۵۰) بود. این خانواده از خانواده های

یهودیان در برلین بودند ، اما در کنیسه شرکت نمیکردند و تعطیلات یهودی را جشن نمی گرفتند. اگرچه زاکس تحصیلات خصوصی خود را در دوران اقامت در خانه راحت بورژوازی‌شان گذراند و موفق به دریافت مدرک از مدرسه دخترانه خصوصی در برلین شد اما این پدرش بود که عشق به موسیقی، رقص و ادبیات را در او القا کرد. اولین جاه طلبی او در زندگیش آشنایی با رقص و رقصنده شدنش بود ، اشتیاقی که منجر به رعایت کیفیت ریتیمیک سیال در نوشتن او شد. در همان زمان نلی نمایش نامه های عروسکی و شعرهایی را با الهام از نویسندگان آلمانی رمانتیک مینوشت. او در این زمان تحت تأثیر شعر اکسپرسیونیستی قرار داشت که از قضا در برلین محبوبیت آنچنانی نداشت. و به همین دلیل نخستین کتاب داستانش در آلمان به رسمیت شناخته نشد اما استیفن زویگ (۱۹۴۲-۱۸۸۱) نویسنده بود که استعدادهای شاعر جوان را به رسمیت شناخت و ترتیبی داد تا یکی از اشعار زاکس منتشر شود. هنگامی که او پانزده ساله بود از گاستا برلینگ (۱۸۹۱) ، رمان نویس حماسی سوئدی و برنده جایزه نوبل و بعدها از سلما لاگرلیف (۱۹۶۸-۱۸۸۸) الهام گرفت،

در هفده سالگی عاشق شد کما اینکه ضد و نقیض های زیادی در مورد این عشق نافرجام او گفته اند اما محتمل ترین روایت اینست که او عاشق مردی شد که بعدها در اردوگاه مرگ کشته شد و تاثیرات این عشق نافرجام را در آثار او به وضوح میتوان متوجه شد جایی که

حس از دست رفتن در آثارش به چشم میخورد پس از درگذشت پدرش در سال ۱۹۳۰، وی به همراه مادرش زندگی کرد و به عضوی فعال در Jüdischer Kulturbund در برلین (انجمن فرهنگی یهود) درآمد و در آنجا به شعر خوانی پرداخت و با گرتروود کولمر (شاعر) آشنا شد. در این مدت باورهای ضد یهودی در آلمان شکلهای خشن تری به خود گرفت

او پس از بازجویی توسط گشتاپو (نیروهای مخفی پلیس در آلمان نازی)، به لحاظ روحی به شدت آسیب دید و قادر به صحبت نبود و پس از آنکه او و مادرش شاهد جستجو و دستبرد آپارتمانشان توسط گشتاپو بودند، به مدت پنج روز قادر به صحبت کردن نبودند. نلی زاکس بعدها در یکی از نوشته هایش به نام، "Leben unter Bedrohung" (زندگی زیر تهدید)، که در ژورنال آریل (۱۹۵۶)، منتشر کرد نوشته بود که "صدای او رختش را بر بست، چرا که دیگر یارای پاسخگویی نداشت"

در سال ۱۹۴۰ نلی و مادرش توانستند با کمک دوستان آلمانی‌شان با یکی از آخرین پروازها به استکهلم برسند، شاهزاده یوگن از خانه سلطنتی سوئد (۱۹۶۵ - ۱۸۶۵) و سلما لاگرف، از مسببان اصلی در مهاجرت آنها به سوئد برای فرار از دست فاشیست‌ها بودند هر چند که لاگرف قبل از ورود زاکس به سوئد درگذشت سلما لاگرف (متولد ۲۰ نوامبر ۱۸۵۸؛ درگذشته ۱۶ مارس ۱۹۴۰)، نویسنده سوئدی

و اولین زن برنده جایزه نوبل در ادبیات است. لاگرلوف در ۱۹۱۴ اولین زنی بود که به عضویت آکادمی سوئد درآمد. و از زنان شناخته شده سوئدی به شمار میرفت مابقی اعضای خانواده زاکس در اردوگاه های کشتار به قتل رسید. زاکس هنگامی که در سوئد بود ، به زبان سوئدی تسلط داشت و توانست در خانه خود در کنار مادر سالخورده اش در آپارتمانی یک اتاقه که هفت سال اول در آن سکونت داشتند ، با نوشتن شعر و ترجمه آثار شاعران سوئدی به زبان آلمانی از جمله شاعرانی نظیر گونار اکلیف (۱۹۸۹-۱۹۰۷) ، اریک لیندگرن (۱۹۱۸-۱۹۹۶) و یوهانس ادفلت (۱۹۰۴-۱۹۹۷) زندگی خود را بگذراند

اگرچه او در آلمان به کنیسه نرفته بود و در مراسم یهودیان شرکت نکرده بود ، اما تحت تأثیر داستان های هاسیدیچ و تفکرات مارتین بوبر (۱۸۷۷-۱۸۷۸) قرار داشت. در سوئد مجذوب عرفان کابالیستی و نوشته های گرشوم شولم (۱۹۸۳ ۱۸۹۷) درباره عرفان یهودی شد از سویی نوشته های زاکس با عرفانی پیوند خورده است و بر رنج و دگردیسی بشر متمرکز شده است درگذشت مادر نلی زاکس در ۷ فوریه ۱۹۵۰ احساس انزوا و افسردگی را که در بیشتر زندگی خود متحمل شده بود ، افزایش داد. زاکس وقت خود را در تبعید برای شهادت دادن قربانیان بی صدا که در منطق Shoah به قتل رسیده‌اند،

صرف کرد و استفاده او از زبان آلمانی برای نوشتن شعر تنها مرز مشترک او با وطن سابقش شد.

او در مجموعه خود در سال ۱۹۵۹ با نام *Flucht und Verwandlung* یا پرواز و دگردیسی شعرهای خود را به عنوان یک موجود معنوی که فراتر از ملیت و جغرافیاست می نویسد. در تبعید زاکس با توجه به روابط خود با یهودیت افراطی مقابله کرد و هویت خود را به عنوان یک یهودی و به عنوان یک نویسنده آلمانی برجسته تر کرد. زاکس هیچگاه تبعید را به عنوان یک راه حل نمی دید. در عوض ، او در شعر خود *Chor der Wandernden* به این موضوع اشاره کرد که به عنوان یکی از بسیاری از کسانی که تبعید شده اند خود را "سرگردان" مینامد سرگردانی که کوله بار تبعید خود را مانند چمدان از یک کشور به کشوری دیگر میکشاند. زاکس همچنین کسانی را که در تبعید هستند را به عنوان کسانی توصیف میکند که دارای ریشه هایی هستند اما این سیر جدید زندگانشان هرگز به وطن منتهی نمی شود، بلکه پژمرده می شوند (وایزبرگر ، ۱۹۷۶). جلد شعر در سال ۱۹۶۲ ، *Zeichen im Sand* ، نشانه هایی در شن و ماسه، نشان دهنده پیشرفت بیشتر مضامین پرواز ، تبعید و دگردیسی زاکس است



زاکس قبل از کسب شهرت بین المللی با جایزه نوبل خود ، جوایز بی شماری از جمله جایزه باشگاه شاعران سوئدی در سال ۱۹۵۸ ، جایزه Droste-Hülshoff در ۱۹۶۰ ، جایزه ادبیات شهر دورتموند در سال ۱۹۶۱ و جایزه صلح را به دست آورد شهر برلین زاکس را در سال ۱۹۶۷ شهروند افتخاری خود نامید وی در طول زندگی ، دوستی و مکاتبات با دیگر نویسندگان آلمانی معتبر و بین المللی مانند باخمن (1926-1926) و پال سلان (1970-1970) را حفظ کرد که در شعر و نثر خود با هولوکاست روبرو شده اند. باخمن که شخصاً هولوکاست را تجربه نکرده بود ، اما به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفته بود و از آن حادثه دگرگون شد ، در مورد واکنش های خود به ظلم های مرتکب شده در اتریش و علیه فاشیسم در شعرها و رمان هایش مینوشت. باخمن ، که در سال ۱۹۶۰ موفق به ملاقات با نلی زاکس در طی یک تور مربوط به کتابخوانی در زوریخ و میرسبورگ شد پال سلان ، نویسنده آلمانی، وحشت های آشویتس را تجربه کرده بود و از نظر جسمی نه از نظر روحی جان سالم به در برد ، و در نوشته هایش با چهره وحشت روبرو شد. زاکس و سلان نوشته های یکدیگر را تحسین میکردند و بیش از شانزده سال تا زمان مرگ او با یکدیگر دوست بودند ، یک رابطه ادبی که در کتاب مشترک نامه های آنها به یکدیگر در سال ۱۹۹۶ چاپ شده است. سلان پس از ملاقات حضوری زاکس در سال ۱۹۶۰ شعری به افتخار زاکس نوشت ، زاکس

در ۱۲ می سال ۱۹۷۰، تنها چند روز پس از اینکه دوستش سلان در پاریس خودکشی کرد، در اثر بیماری سرطان درگذشت

زاکس در ادبیات این را آشکار کرد که آینده را نمی توان روی ویرانه های نفرت و انتقام بنا کرد. در عوض، او امیدوار بود که شعر او عامل بهبودی و منبعی برای احیا باشد. به اعتقاد او یادآوری قدرت زمینه را برای آینده صلح آمیزتر فراهم می آورد و کار او را دچار تاریخ انقضا میکند اما از سویی نشانگر اهمیت شعر او برای زمان حال است.

شعرهای وی به اغلب زبانهای زنده ترجمه شده است. نلی زاکس گذشته از شعر دارای آثار نمایشی نیز هست که برخی از آنها بصورت نمایشنامه های رادیویی به اجرا درآمده است. چیزی که در مورد سبک سرایش اشعارش به چشم میخورد اینست که او بعد از مهاجرت به سوئد رگه هایی از سورئالیسم را با اشعارش ترکیب و تحت تاثیر شاعران آلمانی همچون هولدرین و ریلکه هم به بلوغ شعری خود نیز دست یافت به واقع از نلی زاکس و کریستینه لاونانت به عنوان دو شاعر بعد از ریلکه یاد میشود که بازگشت به جهان را در اشعارشان تجربه نمودند دلیل آنکه معدود شاعرانی را بعد از ریلکه میتوان یافت که به وضوح به جهان درون خود بازگشته بودند مشخصا به علت دگرگونی های اجتماعی سیاسی در آلمان بوده است. نلی زاکس در اشعار خود در مواجهه ی مدام با عشق؛ امید؛ آزادی و رهایی در بستر

مرگ و رنجی ناتمام و اندوهی بی پایان است. یکی از شاخصه های مهم اشعار نلی زاکس امید و عشقی ست که با جوانه های نسل های آینده به خفقان و مرگ و نیستی تزریق می کند و امید و عشق را تنها راه رهایی می داند.

او در اشعارش با اشاره به گروه همسرایان در زبانی استعاری به تمام عناصر طبیعت جان می بخشد و همه را با سمفونی اندوه بی پایانش همراه می کند و در صحنه ای نمایشی تمام عناصر طبیعی در پوشش کلمات؛ بازیگران تراژدی او هستند. نلی زاکس در اشعارش به تمامی مفهوم زندگی در مرگ است و با استفاده از عرفان یهودی و زبان تورات؛ رنج ها و ترس های آمیخته در وجودش را فریاد می زند.

استفاده ی مکرر او از گرد و غبار؛ سوختن که از منظری می تواند نشانی از آرزوهای از دست رفته؛ موطن از دست رفته و همقطاران از دست رفته اش باشد که تردید او را در میان مرگ و زندگی بیشتر نمایان می کند. نلی زاکس اما امیدوار است و امیدواری اش را با زبانی استعاری در قالب شن و ماسه های ساحلی می بیند که هیچ نابود کننده ای توان نابودی آنها را ندارد زیرا کودکان فردا برای دگردیسی و تغییر آماده هستند و ستاره ها و پل ها راهشان را از ریشه های همین گرد و غبار پیش خواهند گرفت.



اشعار

## **Stoned by night**

Stoned by night,  
sleep lifted me  
far away into exile  
Borderlines  
which birth  
once drew on my skin  
death obliterated  
with a hand of music  
Love redeemed  
inscribed its constellation  
into freedom

## نشئه شب

نشئگی در شب خوابم را پراند  
دور از هرجا و در تبعید  
رد میلادم را گویی کسی بر ظاهرم کشیده  
محو رد مرگ با دستان فرشته موسیقی  
رستگاری عشق در طالع ما نهفته شده  
پیش بسوی آزادی...

## Hands

Hands  
of the gardeners of death,  
you who have grown the greenhouse monster of your trade  
from the cradle camomile death  
which thrives on the hard pastures  
or on the slope.

Hands  
breaking open the tabernacle of the body,  
gripping the signs of the mysteries like tiger's teeth  
Hands,  
what did you do  
when you were tiny children's hands?  
Did you hold a mouth organ, the mane  
of a rocking horse, clutch your mother's skirt in the dark,  
did you point to a word in a reading book-  
Was it God perhaps, or Man?  
You strangling hands,  
was your mother dead,  
your wife, your child?  
So that all that you held in your hands was death,  
in your strangling hands?



## دست ها

دست ها

همچون باغبانان مرگ

هیولوار در گلخانه ها رشد کردند

پرورش بابونه ها

در مراتع وحشیست

یا در مراتعی لبریز از شیب های سرسخت؟

دست ها آغوششان؛ دندان های ببری ست

که ردِ زخم هایشان را بر آغوشتان بر جای میگذارند

با آغوش هایتان آن هنگام که دستهایتان کوچک بود چه کردید؟

آیا می توان هزاران لب را بسته نگاه داشت؟

آن زمان که اسب های وحشی

دامانِ مادران را در تاریکی رها نکردند

هیچ نگفتید  
خدا بود یا یک مرد؟  
دستانش را محکم گرفت  
آیا مادرش مرده بود یا همسر و یا فرزندش؟  
تمام آن چیزی که در دستان  
غمگین شما به جا مانده مرگ است

## **How long have we forgotten how to listen!**

Before they spring forth I tell you of the m  
ISAIAH 42:9  
How long have we forgotten how to listen !  
He planted us once to listen  
Planted us like lyme grass by the eternal sea,  
We wanted to grow on fat pastures,  
To stand l ike lettuce in the kitchen-garden.  
Al though we have business  
That leads us far  
From his l ight,  
Al though we drink tap water,  
And only as it dies it reaches  
Our eternally thirsting mouthsAl  
though we wal k down a street  
Beneath which earth has been silenced  
By a pavement,  
We must not sell our ears,  
Oh, we must not sell our ears.  
Even in the market,  
In the computation of dust,  
Many had made a quick leap

Onto the tightrope of longing,  
Because they heard something,  
And leapt out of the dust  
And sated their ears.  
Press, oh press on the day of destruction  
The listening ear to the earth,  
And you will hear, through your sleep  
You will hear  
How in death  
Life begins

## چه مدتست که شنیدن به فراموشخانه‌ها کوچیده!!!

قبل از تمام بهارها  
من از شما می پرسم  
"اشعیا باب ۴۲ آیه ۹"  
چه مدت است شنیدن به فراموشخانه‌ها کوچیده  
ما قرار بود گهگاهی بشنویم  
چون مرجان‌ها در آغوش سمفونیِ امواج  
ما در مراتعِ پربار رشد کردیم  
در رویایِ باغ  
چون کنیزکی در آشپزخانه  
به کار دل بسته ایم  
به شراب دل بسته ایم  
اما مرگ تنها ابدیتِ ماست

تشنه لب راه می رویم  
در خاموشی های بی پایان زمین  
ما گوش هایمان را فروختیم  
در بازارها  
در گرد و غبار اعداد  
به اشتیاقِ رهایی از دالان های تنگ  
با جهش های سریع  
با گوش هایی آکنده از گرد و غبار  
تا روز نابودی  
اما آنها به آوای زمین گوش سپرده اند  
و تو در خواب ها شنیدی  
که چگونه زندگی در مرگیدن آغاز می شود

## **The shadows fell long ago**

The shadows fell long ago.  
Here are not meant  
Those silent strokes of time  
That fill death-  
Fallen leaves of the tree of life-  
The shadows of terror fell  
Through the glass of dreams,  
Lit by the prophetic light of Daniel .  
Black forest grew suffocatingly round Israel,  
God's midnight singer.  
She perished in darkness,  
Her name lost.  
O you nightingales in all the woods of earth !  
Plumed heirs of a dead people,  
Signpost of broken hearts,  
You who fill yourselves by day with tears,  
Sob out, sob out  
The throat's terrible silence before death.

## سقوط سایه ها

سایه ها سقوط کردند  
سقوط تنها سقوط نیست  
این سکنه های خاموش  
زمان را از مرگ سرشار کرده اند  
چون برگ های افتاده از درخت  
و سایه ها که از ترس فرو افتاده اند  
از خواب های شیشه ای  
موطنم در چنگال جنگلهای سیاه  
با روحی پریشان گرفتار افتاده  
تا نور دانیال پیامبر  
نیمه شب، خدا را بخواند  
موطنم در تاریکی های سرگردان



با نامی گمشده است  
چون بلبان در تمام جنگل ها  
اینجا قلب های شکسته  
وارثانِ مردگان هستند  
شما که روزهایتان از اشک لبریز است  
صبح بخیر  
ای سکوتِ وحشتناکِ حنجره پیش از مرگ  
صبح بخیر

## **Talking to air in words of flame**

Talking to air in words of flame that leap and wave  
The candle I have lit for you burns tall ,  
Water drips from m y eye ; o u t o f the grave  
Your dust calls clearly to the l i fe eternal .  
O high encounter in the room of need.  
If I but knew what the elements intend;  
They define you, for everything indeed  
Always defines you; my tears never end.

## گفتگوی هوا با واژگانی از جنس شعله ها

در جهش ها و موج ها  
شمعی روشن شده است  
شمع ها با موج بلند می سوزند  
و من چکه چکه از چشمانم میریزم  
چون گرد و غباری به سوی ابدیت  
زمان رویارویی فرا رسیده است  
کاش من مقصد را می دانستم  
آنها از شما به همه خواهند گفت  
همیشه از شما خواهند گفت  
اما اشک های من هرگز پایانی نخواهد داشت

## Two hands, born to give

Two hands, born to give,  
Tore off your shoes  
My beloved,  
Before they killed you .  
Two hands, which w i l l have t o give themselves u p  
When they turn t o dust.  
Your shoes were made of calfskin .  
They were well tanned and dyed,  
The awl had pierced them-  
But who knows where a last l iving breath  
Still dwells?  
During the short parting  
Between your blood and earth  
They trickled sand l ike an hourglass  
Which fills each moment with death.  
Your feet!  
The thoughts sped before them.  
They came so qu ickly to God  
That your feet grew weary,  
Grew sore in trying to catch up with your heart.  
But the cal fskin

That the warm licking tongue  
Of the mother-cow once stroked  
Before the skin was stripped Was  
stripped once more  
From your feet,  
Torn off-  
my beloved !

## دو دست برای دست دادن!!!

کفش هایتان را پاره کرده اند  
پیش از آنکه کشته شوید  
دو دست برای آنکه پیش بروند  
در هنگامه های گرد و غبار  
کفش هایتان از پوستِ گوساله ای غمگین  
و آفتاب سوخته بود  
با سوراخ های زخمیده از درفش  
اما چه کسی می داند  
کجا زندگی می کنید؟  
کجا نفس می کشید؟  
آیا هنوز زنده هستید؟  
در چشم بر هم زدنی

خونتان را روی زمین ریختند  
و چون شن های درون ساعتِ شنی  
از مرگ لبریز شده اید  
پاهایتان!  
پیش از اندیشه هایتان  
به سویِ خدا رفت  
شما با پاهایی خسته  
و زخم هایی انبوه پیش به سویِ  
کشفِ قلب ها رفتید  
به مثابه گوساله ای با زبان گرم  
پیش از سلاخی اش  
و سکنه های ممتد  
و قطعیدنش از پا  
آه عزیزم!

## **You remember the footprint**

A ll that is forgotten you remember from eternity  
You remember the footprint which filled with death  
As the myrmidon approached.  
You remember the child's trembling lips  
As they had to learn their farewell to their mother.  
You remember the mother's hands which scooped out a  
grave  
For the child which had starved at her breast.  
You remember the mindless words  
That a bride spoke into the air to her dead bridegroom.



## ردپایم را به یاد بیاور

به یاد بیاورید  
هر آنچه را از یاد برده اید  
چون ردپاهایی لبریز از مرگ  
یادها همچون جنگاوران به شما نزدیک خواهند شد  
به یاد بیاورید  
لب های لرزانِ کودکی را که محکوم به بدرود گفتن است  
بدرود مادرم  
به یاد بیاورید  
دستانی بیرون آمده از قبر را  
دستانِ مادری با پستان های بی شیر  
که پیام آورِ گرسنگیست برای کودکش  
به یاد بیاورید

تمام کلماتِ بی مثابه را  
نوعروسی رو به آسمان میگفت:  
که او در اتاق عروسکهایش مرده است!!!

## **I found a hat**

I found a hat a man had worn  
Saw where a stove had stood  
What sand, O my beloved,  
Knows of your blood?  
The threshold I lie without a door,  
Lies waiting to be trod-  
The house of him whom I adore  
Is all snowed in by God.

## من کلاهی را یافتم

من کلاهی را یافتم  
کلاهِ مردی ناشناس  
در میانِ اجاقی خسته  
آه عزیزم  
چه کسی نسبتِ خونی ما را می داند؟  
مرزهایِ دروغ گسترده است  
و لحظه به لحظه به ما نزدیکتر می شود  
نزدیک به خانه او که عاشقانه دوستش دارم  
خانه ای که خدا با برف آن را پوشانده است

## In the gray dawn

In the gray dawn  
When a bird practices awakening Begins  
the hour of longing for all dust  
That death deserted.  
O hour of births,  
Laboring in torments, in which the first rib  
Of a new man forms.  
Beloved, the longing of your dust  
Moves roaring through my heart.

## در خاکستری‌ها

بیداری به شیوه ی پرنده ها  
در میان ساعتهای به خواب رفته در انبوه گرد و غبار  
این تنها مرگست که پرشکوه است  
وقتی حضور انسانی آغازگر عذاب است  
آنجا که مردی پا میگیرد  
و عاشقانه های مغروق گرد و غبار  
با اشتیاقی بی پایان  
در قلبم غرق میشوند

## **The Restless Man (K. F)**

Narrower and narrower grew each avenue.  
Who was it harassed you?  
You went on and on !  
Like a full-stretched accordion  
The closing roads were torn apart again  
The eye does not know how to attain  
The blue distance it sees.  
Hills and stars, roads with apple trees.  
Like clocks striking the hour windmills strike  
Until time erases all the tracks alike.

## مرد بیقرار

آب شده ای  
چه کسی آزارت می دهد؟  
تو ادامه دادی  
پیش رفتی  
چون بیلوی یک آکاردئون  
در اوج های پرکشش  
دوباره جاده های بن بست را رج زدن  
با چشمی که لنگه کفش را در بیابان نمی بیند  
چقدر فاصله ها زیادست  
وقتی تپه ها خشک شده اند  
و از ستاره ها قطره ای نمی چکد  
همچون جاده های مملو از درختان سیب  
به آسیاب های بادی چشم دوخته ای  
تا با وزش باد آهنگ های جدیدی را بنوازند



## **The Adventuress (A . N)**

Although you played with bubbles only  
Which burst against air silently.  
Yet the seven-colored light which shone  
Gave each a face of its own.  
Like fields where angels meet  
The given heartbeat.  
But your last adventure Hush;  
a soul went from the fire.

## برای یک بانوی مخاطره طلب

تو گرم بازی با حباب ها بودی  
تا سکوت لحظه را مدام برهم زنی  
با رنگین کمانی در صورتت  
با قلبی که مدام میتپید  
به ملاقات فرشتگان میروی  
و در آخرین مخاطره  
روح از میان آتش گذر خواهد کرد

## **The Woman Who Forgot Everything**

But in old age all drifts in blurred immensities.  
The little things fly off and up l ike bees.  
You forgot all the words and forgot the object too;  
And reached your enemy a hand where roses and nettles  
grew

## زنی که همه چیز را فراموش کرد

پیری همه چیز را تیره و تار میکند و می بلعد  
جزئی ترین مسائل چون زنبورها در بیخ گوشت وزوز میکنند  
تو تمام ظاهر و باطنت را به فراموشی سپردی  
و تو دشمنانت را در دستان خودت بالیدی

## chorus of the Wanderers

We, the wanderers,  
We drag the ways we have come like burdens behind us  
We are clad in the rags of the land  
In which we rested-  
We feed ourselves from the cooking pot of the language  
That we learned with tears.  
We, the wanderers,  
At every crossroad a door awaits us  
Behind which the roe, the orphan-eyed Israel of animals  
Vanishes into its murmuring forests  
And the lark exults above the golden fields.  
A sea of loneliness stands silently beside us  
Where we knock.  
O you guardians armed with flaming swords,  
The grains of dust beneath  
our wandering feet  
Have begun to stir our grandsons' blood-  
O we wanderers before the doors of earth,  
From saluting into the distance  
Our hats have lit up stars.

Like measuring rods our bodies lie on the earth  
And measure out the horizon-  
O we, the wanderers,  
Crawling worms for coming shoes,  
Our death will lie like a threshold  
Before your tight-shut doors

## نغمه های سرگردانی

ما ژنده پوشان سرگردانیم  
و تمام راههای روبرویمان را  
همچون کوله باری با خود کشیدیم  
گاهی نفسی تازه کردیم  
و راههای رفته را دوباره پیمودیم  
ما از زبانی که با اشک آمیخته ایم  
بهره میبریم  
ما سرگردان هستیم  
و همیشه تکه ای سنگ در جاده  
ما را به عقب می راند  
چشم های موطن یتیمم  
در زمزمه های جنگل

چون حیوانی بی پناه محو می شود  
و شادی از درون زمین های طلایی میجوشد  
ما دریایی از سکوت و تنهایی هستیم  
شما سربازان مسلح با شمشیرهای خون آگین  
گرد و غبار زیر پاهای سرگردانتان کورتان کرده  
تا خون رفته از گرسنگان را نبینید  
ما از پیش از هبوط بر روی زمین سرگردان بودیم  
و کلاه از سر که بر میداریم  
سرهايمان مانند ستاره ها میدرخشد  
حجم دروغهایمان در ذوق میزند  
به افق که مینگرم میبینم که ما  
چون کرم های خزنده سرگردان هستیم  
سرگردان چون کرمهایی که در کفشان میلولد  
مرگ ما همچون دری که در  
آستانه بسته شدنست دروغ خواهد بود



## Chorus of the Dead

We from the black sun of fear  
Holed like sieves  
We dripped from the sweat of death's minute.  
Withered on our bodies are the deaths done unto us  
Like flowers of the field withered on a hill of sand.  
O you who still greet the dust as friend  
You who talking sand say to the sand:  
I love you.  
We say to you :  
Torn are the cloaks of the mysteries of dust  
The air in which we were suffocated,  
The fires in which we were burned,  
The earth into which our remains were cast.  
The water which was beaded with our sweat of fear  
Has broken forth with us and begins to gleam.  
We dead of Israel say to you:  
We are moving past one more star  
Into our hidden God.

## نغمه های مرده

ما از آفتاب سیاه ترس  
چون قطره های شمع میچکیم  
و هر لحظه با مرگ زی میکنیم  
بدن های چروکیده مان به مرگ میرسند  
چون گل‌های پلاسیده در تپه هایی از شن و ماسه  
تو که روی سخت با ماسه هاست  
به ماسه ها بگو  
دوستت دارم  
ما به شما می گوییم  
ما جامه رازآلوده غباریم  
هوایی که در ما مختنق شده بود  
آتشی که در آن سوخته شدیم

ما زمینی هستیم که بقایایمان در آن مدفون شده  
آب از ترس هایمان قطره قطره میریزد  
با ما میشکند و میدرخشد  
ما مرده ایم و موطنمان به شما میگوید  
ما از ستاره ای به ستاره ای دیگر  
و به سوی خدایی پنهان در حرکتیم

## Chorus of Invisible Things

Vailing-wall night !  
Engraved on you are the psalms of silence.  
The footprints, which filled with death  
Like ripening apples,  
Have found their way home to you .  
The tears which moisten your black moss  
Are being collected.  
Because the angel with the baskets  
For invisible things has come.  
O the glances of the lovers torn apart  
The heaven-creating, the world-bearing  
How softly they are plucked for eternity  
And covered with the sleep of the murdered child,  
In whose warm dark  
The longings of new glories germinate.  
In the secret of a sigh  
The unsung song of peace can germinate.  
Wailing-wall night,  
You can be smashed by the lightning of a prayer  
And all who overslept God  
Will wake to him  
Behind your falling wall

## نغمه های نامرئی

در شب زخمه های دیوارِ بیت المقدس و  
در روح شما مزامیر سکوت را حک کردند  
ردپاهایی که از مرگ لبریزند  
چون سیب های رسیده  
که راه خانه ات را یافته اند  
اشک هایتان چون خزه های  
سیاه مرطوب انبوه شده اند  
فرشته ها با آواهای نامرئی آمده اند  
برای نگاههای از هم پاشیده عاشقان  
و در سلوک زمین  
این آفرینش بهشتی دوباره و  
به صدا در آمدن زنگهای جاودانگیست

در هیات کودکی که در خواب کشته شده  
و در میان تاریکی های سوزان روزی  
شکوفه های نارس جوانه خواهند زد  
این راز چون آهی همچون جوانه های صلح است  
بیت المقدس، می خواهند تو را در هم بشکنند  
با رعد و برق های مجنون  
با عبادت های تهی  
با فراموش کنندگان  
اما، بیت المقدس  
سقوط از دیوار همه را بیدار خواهد کرد

## Chorus of Clouds

We are full of sighs, full of glances,  
We are full of laughter  
And sometimes we wear your faces.  
We are not far from you.  
Who knows how much of your blood rose  
And stained us?  
Who knows how many tears you have shed  
Because of our weeping? How much longing formed us?  
We play at dying,  
Accustom you gently to death.  
You, the inexperienced, who learn nothing in the nights.  
Many angels are given you  
But you do not see them

## ابره‌های هم سرا

لبریز آهیم  
لبریز نگاهیم  
لبریز لبخندیم  
محکوم نقاب بر چهره کشیدن  
ما از شما دور نیستیم  
که می داند تا چه اندازه با خون هایتان همچون گل سرخ شده ایم؟  
که می داند چه اشک‌هایی ریخته شد و چه در آینه ی اشک های ما  
جاری ست؟  
ما در بازیِ مرگ هستیم  
خو گرفته به مرگی تدریجی  
هیچی را از شب بیاموزیم  
فرشتگان به شما قدرتی را میبخشند  
قدرتی که چشمانتان یارای دیدنش را نخواهد داشت



## Chorus of Comforters

We are gardeners who have no flowers.  
No herb may be transplanted  
From yesterday to tomorrow.  
The sage has faded in the cradles  
Rosemary lost its scent facing the new dead  
Even wormwood was only bitter yesterday.  
The blossoms of comfort are too small  
Not enough for the torment of a child's tear.  
New seed may perhaps be gathered  
In the heart of a nocturnal singer.  
Which of us may comfort?  
In the depth of the defile  
Between yesterday and tomorrow  
The cherub stands  
Grinding the lightnings of sorrow with his wings  
But his hands hold apart the rocks  
Of yesterday and tomorrow  
Like the edges of a wound  
Which must remain open  
That may not yet heal .  
The lightnings of sorrow do not allow

The field of forgetting to fall asleep.  
Which of us may comfort?  
We are gardeners who have no flowers  
And stand upon a shining star  
And weep

## هم سرایانِ آرامش

ما باغبانانی بدونِ گل هستیم، پس  
هیچ گیاهی از دیروز به فردا پیوندی ندارد  
ار فردایی که گهواره ها محو شده اند  
فردایی با تمامِ عطر و بوهای مرده  
دیروز، تلخ ترین یادگاری ست  
و دیگر این شکوفه های آرامش  
برای کودکانِ خونین اشک، خالی از معناست  
شاید بذر امید در قلبِ خواننده شبانه کاباره باشد  
اما کافی نیستند  
چه کسی از ما به آرامش خواهد رسید؟  
فرشتگان ایستاده اند  
در فروپاشی های میانِ دیروز و فردا

با رعد و برق هایی طاقت فرسا  
با بال هایی غمگین  
با دستانی در لبه های زخم آلودِ دیروز و فردا  
این زخم ها جاودانند  
این زخم ها را التیامی نیست  
اما رعد و برق های غمگین  
خواب ها را آشفته خواهند کرد  
ما باغبانانی بدونِ گل هستیم  
ایستاده در برابر ستاره ای درخشان  
با اشک هایی همیشه جاری

## Angel of supplicants

Angel of supplicants,  
now, when the fire I like a raging sunset  
has burned down into night everything inhabited walls  
and implements, the stove and the cradle,  
which are all jettisoned part-loads of longinglonging,  
which flies in the blue sail of the air !  
Angel of supplicants,  
on the white floor of death, which supports nothing now,  
grows the forest planted in despair.  
Forest of arms with hands for branches,  
clawed into the fortress of night, into the cloak of stars.  
Or plowing death, death which preserves I life.  
Angel of supplicants,  
in the forest, that does not roar,  
where shadows are painters of death  
and transparent tears of lovers  
the seed.  
As if gripped by storm,  
the moon-habituated mothers tear out their roots  
and dry wood crumbles with an old man 's crackle.  
But the children are still playing in the sand,

forming, as they practice, something new out of night  
for they are still warm from the metamorphosis.  
Angel of supplicants,  
bless the sand,  
let it understand the language of longing,  
from which something new wants to grow out of the hands  
of  
children,  
always something new !

## التماسهای فرشته

آتش چون غروبِ آفتابِ موج است  
همه چیز سوخته است  
دیوارها؛ اجاق ها؛ گهواره ها  
همه غرق شده اند  
و به آبیِ آتش می گویند: آسمان  
فرشته ها التماس می کنند  
اما در بسترِ سفیدِ مرگ هیچ یاریگری نیست  
جنگلی مأیوس  
با اسلحه ای در دستانِ شاخه هایش  
با پنجه ای به سنگِ شب  
در پوششِ ستاره ها  
به سختی پیش می رود

با مرگی که زندگی را حفظ کرده است  
فرشته ها التماس می کنند  
در جایی که سایه ی نقاشِ مرگ است  
این جنگل را غوغایی نیست  
جز بذر اشکهای زلال عاشقان  
آنجا که طوفان بر می خیزد  
ماه با اشک های مادران مانوس شده  
مادرانی با ریشه های منفصل شده  
چون چوب های خشکیده  
با شکستهای پیرمرد خرد میشوند  
اما کودکان هنوز سرگرم بازی اند  
بازی با شن ها  
بازی با ماسه ها  
هنوز عطش در شبانه هایشان جاریست  
برای دگرگونی  
برای دگردیسی  
فرشته ها التماس می کنند  
به برکتِ شن ها و ماسه ها  
بگذارید این عطش زنده بماند  
شاید رهاورد جدیدی در دستانِ کودکان رشد کند  
همیشه دستانِ کودکان آفریننده ی رهاوردهای جدیدند



## **you weeping heart of the world!**

O you weeping heart of the world!  
Twofold seed  
made of life and death.  
God wanted to be found by you  
seed-leaf of love.  
Are you hidden in an orphan girl  
who walks on, leaning heavily  
on the railing of life?  
Do you dwell with her, there  
where the star has its safest hiding place?  
O you weeping heart of the world!  
You too will ascend  
when time is fulfilled.  
For the longing  
that builds bridges  
from star to star  
must not remain domestic!

## شما قلبِ اشکِ ریزانِ جهانِ هستید

بذری دوگانه  
سرشته از مرگ و زندگی  
خدا می خواست بذرهايتان را با عشق جوانه بزند  
آيا شما در پشت هيات دختری یتیم و  
غرق شده در سرزنش های زندگی اش  
پنهان می شوید؟  
آيا در او پنهانید؟  
در جایی که امن ترین ستاره، مخفیست؟  
شما قلبِ اشکِ ریزانِ جهانِ هستید  
به مقصودتان در زمانی معین خواهید رسید  
و با شوق، پل هایی را از ستاره ای  
به ستاره ای دیگر خواهید زد  
پل هایی که رام شدنی نیستند

## **The lovers are protected**

The lovers are protected  
beneath the walled-up sky.  
A secret element gives them breath  
and they bear the stones into the blessing  
and all that grows  
has a homeland only with them.  
The lovers are protected  
and only for them the nightingales sing  
and have not died out in deafness  
and the deer, soft legends of the forest,  
suffer in meekness for them.  
The lovers are protected  
they find the hidden pain in the evening sun  
bleeding on a willow branch and  
smilingly in the nights they practice dying  
the quiet death  
with all springs which run in longing.

## عاشقان در هاله ای امن

زیر دیوارها را آسمانی پوشانده  
عنصری مخفی نفس می بخشد  
و سنگ ها به شوق نزول رحمت  
همه چیز را تحمل میکنند  
همه چیز رشد می کند  
وطن با آنها وطن است  
عاشقان در هاله ای امن قرار دارند  
سگ ها برایشان آواز می خواند  
آنها چون گوزن های بی جان؛ ناشنوا نیستند  
اما چون افسانه های جنگل در رنجی فروتنانه اند  
عاشقان در هاله ای امن قرار دارند  
آنها رنج هایشان را

در شاخه های بید و  
در غروب خورشید می جویند  
و شب ها با اشتیاق  
مرگ را تمرین می کنند  
مرگی آرام  
و با لبخندی در شب  
و با همه بهارها با شوق  
به پیشواز مرگ می روند

## **I saw you again**

I saw you again,  
smoke had marked you,  
you cast off the cloak  
of the chrysalis  
made of dying substance,  
a sun that had sunk  
on the thread of your love  
lit the night  
which rose  
like the folded flight  
of a swallow's wing.  
I grasped a blade of the wind,  
a shooting star hung from it

## دوباره دیدمت

دوباره دیدمت  
در انبوه دودها که نشانی از تو بود  
جوهره وجودت  
خورشید غرق شده ای  
در ریسمان عشقت بود  
وقتی که بالا می آیی  
شب را روشن کن  
من پرواز با یک بال  
با انگیزه جنگجویانه را می ستایم  
من به دام افتاده در میان تیغه های باد  
همچون ستاره ای آویخته از آسمان  
شلیک میشوم

## Time waits

Time waits  
in the blue crystal  
for the numbed longing  
which must suffer through its space-  
The longing,  
this captive stormer of stars,  
crumbled  
out of nameless springs,  
takes the pulse  
of my pain again,  
the furious rider  
into the sleepless land-  
It travels with me in the sand  
in the homeward-seeking  
sail of melancholy,  
night violets  
strewn  
the crucified fish  
in the petrified tear  
from oblivion



## زمان انتظار

در آبی آبگینه  
برای این کرختی پیوسته  
در رنج لایتنهای این زمان کوتاه  
پیوسته  
اسیر طوفان ستارگان  
فرو میریزم  
ورای بهارهای بی نام  
نبض من  
سرشارست از دردهای مدام  
راننده ای خشمگین  
در سرزمین بی خوابی ام  
شن کرانه هایی که با من همراهند

در جستجوی سرزمینم  
بادبان های مالیخولیایی  
بنفشه های شب  
در اشک های ماهیهای به صلیب کشیده غرق میشوند  
و من در اشکهای متحجرانه ام  
از نسیان

## But how

But how,  
if something already here  
holds in view  
flying stones  
which give birth to what is golden,  
teeth of fire  
which chew away the dark,  
and the deaf-dumb script  
of evening blood-  
Silence above the paling  
constellation of wordsinhaling  
death's  
dark spice,  
and peels off the quillitic sky  
in the pink light of epileptics?  
How only then,  
all railings let go,  
leaping into the fire net of the promise,  
under the swaying fanfare of the feet  
the lost sand of time

## اما چگونه؟

اما چگونه؟  
اینجاست همان چیزی را که میبینیم  
پرواز سنگ ها  
نوید زایش آتش را میدهد  
زبان‌های آتش  
آنسوی تاریکی صدایش به گوش میرسد  
و نوشته‌های کر و کور و گنگ  
عاری از خون آبه شب  
آغشته به سکوت در برابر حصار ستم  
صورت فلکی واژگان  
خود گواه مرگ است  
گوشه گوشه تاریکی

پوست اندازی آسمان غبارآلود  
در پرتو صورتی رنگ لرزان  
چگونه پس از این  
ریل ها به او اجازه رفتن خواهند داد؟  
در آتش زار بدقولی ها  
در فتنه زار انسان ها  
در لجنزار زمان از دست رفته

## **Now you have gone forth**

Now you have gone forth  
hole of silence yawns  
grave-in it a vigil 's transformation  
already without edges  
a kiss into the beginnings-  
The world fell out of your eyes  
blind-ball  
rolling into the seashell nest of time-  
Beneath the water someone speaks your music  
in the draught something new is measuredheadless  
shadows rush  
to the nightly assembly.  
What is locked u p shines through the door  
like sheet l ightning  
white rein  
made of unspoken words in harness

## حالا که برای چهارمین بار رفته ای...

حالا که برای چهارمین بار رفته ای  
سکوت چاله هایم خمیازه های ظهرگاهی شده اند  
مرده ها هم در قبرهای نبش نشده، شب زنده داری میکنند  
یک نگاه آغازگر جهانیست که در مقابل چشمانت از معنا تهی میشود  
توپ کور زمانه میچرخد تا درون صدف زمان جا بگیرد  
سایه های در تعجیل  
همسرایان شبانه اند  
نوری که دیوارها آن را محو کرده اند  
مانند رعد و برق که همچون عنان سپیدیست  
در افسار واژگان غیر قابل تعریف است

## Awakening

AwakeningVoices  
of birds  
from the well of night  
time counting with waterevening-  
morning star  
pale seed  
sharp with thorn  
strews death into l ife.  
Cow and cal f  
in the warm stall  
smoking in the sweat of partingthe  
gold-set terror  
of creation's beginning  
rooting  
backwards  
in their eyes



## بیداری

پرندگان با صدایشان از عمق شب  
آوای بیداری سر میدهند  
زمان از غروب آبی تا سپیده صبح  
آغاز میشود  
تیزی و خار بذره‌های نارس  
بسامد مرگ تا زندگیست  
از آغاز خلقت همین روایت پابرجا بود  
گاوها و گوساله‌ها سر در آخور گرمشان دارند  
مردمانی سیگار بر لب در مجالس بزم درگیر عیش و نوششان هستند  
باید از گذشته، ریشه‌ها را از چشمانشان کند

## When lightning

When lightning  
set on fire the edifice of faith  
feet walked above the water  
and arms beat like pinions in the air.  
Only melancholy  
the wine trodden  
for the churchyard angels  
who ought to sleep late for once  
flowed back into the earth

## زمان روشنایی

وقتی من به سوی روشنایی گام بر میدارم  
آتش به بنیان ایمان میکشم  
با گامهایی فراتر از آبها  
و شانه هایی که به مانند بالهایی در هوا پرواز میکنند  
تنها سودای زمانه متعلق به فرشتگان کلیساست  
زمانی که شراب عشای ربانی را مینوشند  
چه کسی باید ماهی یکبار از فرط دعا‌های بی آمین  
دیرترسر به بالین گذارد تا بن مایه هستی دوباره در زمین جاری  
شود؟

## **You who seek**

You who seek hidden  
veins of water in the desertlistening  
with bent backs  
in the nuptial light of the sunchildren  
of a new loneliness with H im-  
Your footprints  
tread longing  
into the seas of sleepwhile  
your bodies  
cast the shadow's dark petal  
and on newly consecrated land  
the time-measuring dialogue  
between star and star begins

## در جستجوی که هستی؟

تو که به دنبال زوایای پنهانی  
به دنبال شاهراههای آب در یک بیابان خشک  
همچون کودکان در زیر نور خورشید  
تنهایت را با او سر میکنی  
ردپایت  
شوق گامهایت  
همچون دریایی از خوابهاست  
بدنهایمان  
همچون سایه ای روی گلبرگها را پوشانده  
و روی زمین مقدس  
زمان برای مصاحبت کوتاهاست  
کوتاه مانند حرکت ازانتها به ابتدای یک ستاره

## **A light above the lake**

All that departs out o f death  
has completed its life in invisible forms  
A light above the lake.  
Sign of the arrow carved  
into the hut's wooden wall resurrection  
already hurts.  
A robin full of unrest  
twittering at the window at  
the silver mine  
earth's skeleton cast up a  
dog barking above it-  
But the correlation

for whom the fragments were glued together  
with the balm of grace

## نوری بالای دریاچه

تمام آنچه که ما را از مرگ دور میسازد  
زندگی را در زوایای پنهانش کامل میسازد  
و به مانند نوری در بالای دریاچه است  
نشانه هایی از خدنگ بر دیواره های  
کلیه چوبی مخروبه نقش بسته است  
پرنده سینه سرخ روی میله های پنجره  
کلبه چوبی مخروبه، نارام نشسته است  
سگی بالاتر از کلبه دراز کشیده است  
و آدمها که همه چیز را با منت بر سرمان میکوبند

## **But Who Was It Emptied The Sand**

But who was it emptied the sand from your shoes  
When you had to stand up and die?  
The sand that Israel recalled home,  
Its wandering sand?  
Burning Sand of Sinai,  
Mixed with the throats of nightingales,  
Mixed with the wings of butterflies,  
Mixed with the yearning dust of serpents,  
Mixed with all the dregs of Solomon's wisdom  
Mixed with the bitter drops from the secret of wormwood –  
O you fingers  
That emptied the sand from the shoes of the Dead,  
Tomorrow you will be dust  
In the shoes of those to come!



## شن کرانه های تهی

زمانی که مرگ به سراغتان آمد  
چه کسی کفش های شما را از شن کرانه ها خالی خواهد کرد؟  
شن کرانه هایی که پسران موسی را به سرزمینشان بازگرداند  
شن کرانه های سفر خستگی ناپذیرشان  
شن کرانه های داغ صحرای سینا  
شن کرانه هایی که با نغمه های چکاوک ها در آمیخته است  
شن کرانه هایی که با پر پروانگان پیوند خورده اند  
شن کرانه هایی که با گرد و غبار مارها عجین شده اند  
شن کرانه هایی که با پند های سلیمان آمیخته شده است  
آه ای انگشتهای صمیمی

که شن کرانه ها را از کفش مردگان خالی کردید  
تردید نکنید  
فردا شما نیز هم نقش غبار خواهید بود  
در کفش های کسانی که پس از شما خواهند آمد

## **We are so stricken**

We are so stricken  
that we think we're dying  
when the street casts an evil word at us.  
The street does not know it,  
but i t cannot stand such a weight;  
it is not used to seeing a Vesuvius of pain  
break out.  
Its memories of primeval times are obliterated,  
since the l ight became artificial  
and angels only play with birds and flowers  
or smil e in a child's dream

## ما اندوهگینیم

ما اندوهگینیم  
مدام در فکر مرگ هستیم  
وقتی در خیابان قدم میزنیم  
شیطان همراه ماست  
خیابان نمیفهمد  
اما من این وزن نفهمیدن را تاب نمیآورم  
عادت به دیدن شکافی از دردها را نداریم  
خاطرات از ذهنمان محو میشوند  
وقتی روشنایی ها هم مصنوعیست  
وقتی فرشتگان فقط با گلها و پرندگان بازی میکنند  
و یا در خواب کودکان لبخند میزنند

## **Where she stands**

Where she stands  
is the end of the world  
the unknown enters where a wound is  
but dreams and visions  
madness and the script of lightnings  
these fugitives from somewhere else  
wait until dying is born  
then they speak

## جایی که او ایستاده است

جایی که او ایستاده، پایان جهان است  
جایی که بر روی زخم قدم میگذارد  
اما رویاها و نگاهش به  
جنون و خط روشناییست  
پناهنده ای از سرزمینی دیگرست  
بایست، تا آنها از ایستگاه مرگ عبور کنند  
و از زادن سخن بگویند

## **prophet of the stars**

You are the prophet of the stars  
their secrets travel out of your invisibility  
seven-colored light out of a veiled sun  
Day and night is already lost  
Something new approaches with flags of truth  
Volcanic confessions beneath my feet

## پیامبر ستارگان

اسرار مگوی آنها از دایره ادراک تو خارج است  
رنگین کمانی از خورشید پنهان است  
شب و روز بازنده است  
زمانی که پرچم حقیقت برافراشته میشود  
انفجاری در زیر پاهایم به وقوع میپیوندد



## **You are scattered**

You are scattered  
seed which settles nowhere  
how can one search the ways of the wind  
or colors and blood  
and night the religious fear  
premonition-the thread in the labyrinth leads you

## منفصل شدگان

شما از یکدیگر منفصلید  
بذرهایی که هیچ جایی ریشه نمیگیرید  
چگونه در جستجوی باد و رنگ و خونید؟  
وقتی که از ترس مذهب خود را از درگیری  
با دخمه های پر پیچ و خم، بر حذر میدارید